

## بررسی جایگاه اشعار حافظ در ساختار زیباشناسی هگل<sup>۱</sup>

نوش آفرین شاهسون<sup>۲</sup>

محمد جواد صافیان اصفهانی<sup>۳</sup>

غلامعلی حاتم<sup>۴</sup>

### چکیده

از نظر هگل شعر اصیل، هنری است که همه شئون زندگی یک قوم را در بر می گیرد و روح را به آگاهی و آزادی میرساند. اما هنر امروز دیگر چنین نقشی را ایفا نمی کند. دیوان حافظ نیز همواره هنری بزرگ تلقی می شده و شامل اشعاری است با محتوای آزادی الهی و انسانی. هدف از این پژوهش، پرداختن به جایگاه اشعار حافظ در تفکر هگل است، سوال مطرح شده این است که طبق دریافت هگل از هنر، آیا می توان بر خلاف مدعای وی، اشعار حافظ را، در دوران مدرن همچنان هنری بزرگ دانست؟ در این پژوهش کیفی که به روش توصیفی-تحلیلی انجام یافته، مشخص گردید، از آنجا که در اشعار حافظ با یک مکتب و جهان بینی کلی مواجهیم که مفاهیم عمیق و همگانی روح انسانی در آن مطرح می شود ازین رو دیوان حافظ محدود به هیچ زمان و مکانی نیست و محتوای آن قابل تعمیم به هر دوره ای می باشد. بنابراین برخلاف نظر هگل اشعار حافظ در دوران مدرن نیز هنری بزرگ محسوب می شود.

**کلید واژه ها:** هگل، حافظ، شعر، هنر بزرگ، زیباشناسی

۱- این مقاله برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان " بررسی جایگاه اشعار حافظ در ساختار زیباشناسی هگل " است.

۲- دانشجوی دکترای فلسفه هنر، دانشکده هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

sn.shahsavan@gmail.com

۳- دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم و انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول).

safyanmhdjwad@gmail.com

gh.hatamm@gmail.com

۴- استاد گروه هنر، دانشکده هنر، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۵/۲۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۷/۱۳

## مقدمه

حجم و محتوای کتاب هگل با عنوان *درسگفتارهای زیباشناسی* هیچ شکی در باب علاقه شگفت انگیز هگل به هنر به خصوص شعر و شناخت او از آن باقی نمی گذارد. اما به عنوان مخاطب در کنار این علاقه ی شدید به امری آشکار و گیج کننده بر می خوریم و آن فرو کاستن اهمیت هنر از جانب اوست. معنی این دوگانگی چیست؟ چرا هگل از طرفی هنر را در زمره ی حقیقت قرار می دهد و از طرفی در جایگاه منتقد سرسخت آن قرار می گیرد و اعلام میکند هنر برای ما چیزی مربوط به گذشته است. اشکال کار کجاست؟ آیا هگل ادعایی نسنجیده داشته است؟ مسلماً چنین نیست. ادعای متفکری که کتابی راجع به هنر نوشته و حجم آن از هزار و پانصد صفحه فراتر می رود نمی تواند بیهوده باشد. هگل در ابتدا هنرها را به سه دوره تاریخی سمبولیک، کلاسیک و رمانتیک دسته بندی می کند، و سپس هنرهایی را تحت عنوان هنرهای خاص در ذیل دوره های تاریخی یاد شده مشخص می کند، که عبارتند از معماری، مجسمه سازی، نقاشی، موسیقی و شعر. ترتیب شکل گیری این هنرها بر اساس میزان آگاهی و شناختی است که روح در هر مرحله بدست می آورد و خود را در قالب آن آشکار می کند. ازین رو روح در دوره رمانتیک و هنر شعر به اوج کمال و خودآگاهی می رسد. با این حال هگل در این مرحله از هنر، و در دوران مدرن، آن را امری مربوط به گذشته اعلام می کند که دیگر بالاترین مرحله رساندن روح به شناخت نیست.

البته این ادعای هگل به معنای پایان هنر نیست، بلکه به معنای پایان راهی برای اهمیت هنر است (Pippin, 2002, 3). در ضمن باید در نظر داشت منظور هگل از هنر، هنر بزرگ است که در روزگاری واسطه ی تجلی تمام امور بود و همه شئون زندگی یک قوم را در بر می گیرد. اما به زعم او هنر امروز آن نقشی که در گذشته بر جهان بینی، فرهنگ و سنت انسان داشته را از دست داده و تبدیل به امری فردی و سوپژه محور شده است. امروز به جای هنر (شعر) بزرگ و اصیل مد نظر هگل، با گونه ها و سبک های نوین شعر روبه رو هستیم که هدفی جز برانگیختن احساس در مواجهه با آن ها در انسان ندارند (کوکلمانس، ۱۳۸۷، ۱۰). به همین دلیل از آن جا که هنر مدرن نمی تواند مانند هنر اصیل نقش سابق خود را در جامعه ایفا کند، دین و بعد از آن فلسفه از آن جا که مخلوق خود روح هستند و از سطح استقلال و خودآگاهی بالاتری برخوردارند، (شفر، ۱۳۹۰، ۲۱۱) جای هنر را در دوران مدرن برای رساندن روح به آزادی می گیرند.

## بررسی جایگاه اشعار حافظ در سائتار زیاشناسی هگل ۱۱۱۱۱

هدف ازین پژوهش بررسی جایگاه دیوان حافظ به عنوان هنری بزرگ در دوران مدرن، نزد هگل است و در ادامه، پاسخ به این پرسش که آیا اشعار حافظ مانند گذشته می توانند در فرهنگ مدرن نیز به عنوان هنری بزرگ و اصیل مد نظر هگل، تمامی شئون و نقشی که در گذشته بر جهان بینی، فرهنگ و سنت انسان به معنای جمعی آن داشته اند، را ایفا کند و روح را به خودشناسی و آزادی برساند؟ در راستای پاسخ به این پرسش ابتدا به بررسی آرای هگل راجع به انواع گونه های شعری می پردازیم و سپس مرگ هنر و شاخص های مد نظر وی از هنر بزرگ را بیان میکنیم. در ادامه به پرسش پژوهش باز می گردیم و جایگاه اشعار حافظ در دوران معاصر را بیان می کنیم و نتایج را از دیدگاه هگل روشن می سازیم. برای انجام این پژوهش، کتاب *زیباشناسی* (1842-1835) را به عنوان مرجع اصلی کار برگزیده ایم و به حسب مورد به آثار دیگر این متفکر از جمله *پدیدارشناسی روح* (1807)، *دایره المعارف فلسفی* (1817, 1827, 1830). و نیز نوشته های برخی شارحان هنر کیچ در این خصوص مراجعه کرده ایم.

### روش تحقیق

پژوهش حاضر با روش کیفی، از طریق بررسی اسناد و منابع کتابخانه ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی صورت گرفته و با مبنا قرار دادن نظریات هگل در خصوص پایان هنر (شعر) در دوران مدرن به بررسی و تحلیل جایگاه اشعار حافظ در نسبت با هنر اصیل از نظر وی می پردازد.

### هنر شعر

روح در هنر شعر خود را در قالب کلمات آشکار می کند و به خود آگاهی می رسد (عبادیان، ۱۳۸۷، ۳۷۳). اما باید در نظر داشت کلمات به خودی خود فاقد معنا هستند و صرف نشانه تلقی می شوند، واژه ها هنگامی معنادار می شوند که با تصور یا خیال همراه شوند، بنابراین صورت حقیقی یا کالبد در شعر همان تصور یا خیال است. البته قابل ذکر است خیال در شعر هر دو خصیصه صورت و محتوا را شامل می شود. آنجا که به جنبه ی روح و ذهن درون وابسته است، معنی است و چون در قالب استعارات حسی عرضه می شود، کالبد محسوس است (استیس، ۱۳۹۳، ۶۶۴).

زبان بر خلاف سنگ، رنگ، صوت و... به بیان هر چیزی که در حیطه ی آگاهی انسان درآید تواناست. پس شعر برخلاف هنرهای دیگر مختص بیان بخش خاصی از روح نیست بلکه تمامی اقلیم

ذهن را در بر می گیرد. به همین دلیل، شعر هنر کلی، هم نهاد و جامع همه هنرهای دیگر است (همان، ۶۶۵).

نزد هگل شعر فقط نمایش ساختار یافته ی ایده ها نیست بلکه مفصل بندی ایده ها در زبان و در واقع زبان گفتاری (و نه صرفا نوشتاری) است. بنابراین یکی از وجوه مهم هنر شعر و آن چه به روشنی آن را از نثر و تاریخ جدا می سازد نظم موسیقایی خود کلمات یا "نظم آوری" است. از این منظر هگل مدعی است که تفاوت های مهمی میان هنر رماتیک و کلاسیک وجود دارد. در زمان باستان در شعر یا نظمشان تاکید بیشتری بر ساختار موزون دارند. در حالی که عالم مسیحیت (به خصوص در فرانسه و ایتالیا) بیش تر از قافیه استفاده می کنند (هولگیت، ۱۳۹۳، ۸۸).

در شعر محتوا از صورت جدا نیست بلکه در وحدت کامل در کنار هم قرار دارند. ازین رو آن چیزی که به راستی نظم را از نثر متمایز می کند و شرط کلی وجود هرگونه هنر است، این است که شعر هنری انداموار و نامحدود و یکسره آزاد است و تنها یک اندیشه است که بر سراسر یک قطعه شعر احاطه دارد. (استیس، ۱۳۹۳، ۶۶۶) با این حال نظم نیز در شعر هم پایه آزادی و محتوای آن اهمیت دارد و حضور آن مانند میزان و ضرب در موسیقی ضروری است.

هگل سه گونه برای شعر مشخص میکند که عبارتند از: حماسه<sup>۱</sup>، شعر غنایی<sup>۲</sup> و شعر دراماتیک<sup>۳</sup>. واژه ی اپوس یونانی که معادل حماسه است در واقع به معنی روایت از آن چه بوده می باشد. شعر حماسی، آزادی روحانی، یعنی انسان های آزاد را در بستر جهانی از رخدادهای و شرایط نمایش می دهد. هگل می گوید: "در شعر حماسی افراد عمل می کنند و احساس دارند، اما اعمالشان مستقل نیستند، رخدادهای نیز حقی از آن خودشان دارند" بنابراین در این نوع شعر "نوعی بازی میان اعمال و رخدادهای" توصیف می شود. شخصیت های حماسی افراد موقعیت مندی هستند که در کارستان بزرگ تری گرفتارند (مانند جنگ تروا در ایلید هومر). بدین ترتیب آن چه آن ها انجام می دهند، همان قدر به واسطه ی موقعیتی که خود را در آن می یابند تعیین می گردد که توسط اراده ی خودشان و نتایج اعمالشان تا حد زیادی در دست شرایط است. لذا شعر حماسی، سرشت این جهانی و حدود ملازم آزادی انسانی را به ما نشان می دهد. در میان اشعار حماسی بزرگ، هگل از اودیسه ی هومر، کمدی

---

1- Epos  
2- Lyrik  
3- Drama

## بررسی جایگاه اشعار حافظ در ساحتار زیباشناسی؛ مجل ۱۳۱۱۱

الهی دانه و شعر اسپانیایی قرون وسطایی ال سید<sup>۱</sup>، سخن می گوید. با این حال بخش زیادی از گفته های او درباره ی شعر حماسی جای خود را به رمان می دهد (هولگیت، ۱۳۹۳، ۹۰-۸۸)

گونه بعدی شعر غنایی است. شعر غنایی یا شعر تخیلی به منزله ی فعالیت هنری، کارش آن نیست که یک موضوع یا امر تجسمی تولید کند. این سبک یا ژانر هنری یک واقعیت خارجی یا امر مستقل را تصویر نمی کند، بلکه چنان است که بینش درونی را که حاصل زیسته و تجربه هنرمند یا احساس اوست، تصور می کند. از این رو شعر غنایی جنبه آینده نگر را داراست. رویدادها، واقعیت ها و تجربه ها وقتی مصالح ادب غنایی می شوند که از ذهن و عاطفه شاعر (نویسنده) گذشته، رنگ به اصطلاح حدیث نفس به خود گیرند و درونی شوند. در این سبک شعر، جهان کلان بیرونی محاط دنیای ذهنی می شود. در شعر غنایی شاعر خود رشته ی سخن را به دست دارد و هاتف روح زمان خود است. درون مایه یا محتوای این ژانر ادبی رنگ جهان نگری، باور و نگرش و بینش شاعر را به همراه دارد و به میزانی بستگی به رویکرد او به زندگی اجتماعی، مردم، طبیعت عینی و بیرون از ذهن او دارد. هگل وقتی شعر غنایی را با حماسه مقایسه می کند، بر این نکته تاکید دارد که این ژانر هنری در تفاوت با حماسه که بیانگر دوران شکوفایی و تکاپوی ملی است، اغلب زاییده ی روزگاری است که فرد از واقعیت بیرونی رو به درون می آورد و واقعیت ها را از نظر انتظار و آرزوهای فردی ارزشیابی و بازپردازی می کند (عبادیان، ۱۳۹۰، ۱۰۵-۱۰۴). با این وصف اگرچه محتوای شعر غنایی، شخصیت ویژه شاعر است اما حالات روانی یا احساساتی که در آن بیان می شوند باید در گوهر خویش کلی باشند تا مورد پسند همگان قرار گیرد. این شخصیت شاعر و بینش خاص او از جهان و نگرش فردی اوست که بخش های یک قطعه شعر را به صورت کلی یگانه در می آورد (استیس، ۱۳۹۳، ۶۶۹)

گونه سوم شعر دراماتیک یا نمایشی است که اصول شعر حماسی و غنایی را در هم می آمیزد. این شعر شخصیت ها را در حال کنش در جهان در موقعیتی مشخص نشان می دهد، اما کنش های آن ها مستقیماً از اراده و خواست درونی خودشان نشئت می گیرد. بدین ترتیب نمایش یا درام پیامدهای عمل آزادانه ی انسان را نشان می دهد. نزد هگل نمایش برترین و انضمامی ترین گونه شعر است. هنری که در آن انسان ها خود واسطه یا رسانه بیان زیبایی شناختی هستند. در واقع نمایش هنری است

که در آن تمامی دیگر هنرها (به واقع یا مجاز) حضور دارند. "انسان مجسمه زنده است، معماری از طریق نقاشی بازنمایی می شود یا به طور واقعی وجود دارد" و به ویژه در نمایش یونانی "موسیقی، رقص و پانتومیم" هست. در این جا و سوسه می شویم بگوئیم که از نظر هگل نمایش به تعبیر ریچارد واگنر<sup>۱</sup> "اثر هنری جامع" است (هولگیت، ۱۳۹۳، ۹۱-۹۰). هگل سپس به ذکر گونه های درام که از تقسیم بندی و تجربه های تاریخی این رشته ی هنری حاصل می شود، می پردازد، و ژانرهای تراژدی و کمدی را به بحث می گذارد.

هگل در مورد هنر دراماتیک عصر رنسانس به این سو، اعتقاد دارد درام این دوره از نظر اصالت، نه "درام" نه "تراژدی" و نه "کمدی" بلکه آمیزه ای از هر سه است. و در نهایت کمدی مدرن را به جهت مضحک بودن آن دلیل "انحلال هنر" می داند (Hegel, 1975, vol2, 1236).

پس کمدی هنر را به حد و مرزش نزدیک می کند، و رای کمدی دیگر ظهور زیبایی شناختی وجود ندارد، تنها دین (و فلسفه) هست. از دیدگاه هگل، دین موجب نمی شود که بیان زیبایی شناختی آزادی زائد شود، بلکه غالباً دین سرچشمه ی برترین هنرهاست. در عین حال، دین نسبت به شعر فهمی عمیق تر از آزادی به دست می دهد، درست همان گونه که فلسفه نسبت به دین، فهمی روشن تر و عمیق تر از آن فراهم می آورد.

### پایان هنر (شعر) در فلسفه هگل

همان طور که می دانیم شعر، "کاملترین" صورت هنر است (هولگیت، ۱۳۹۳، ۸۷) که موجب خودآگاهی و شناخت روح مطلق<sup>۲</sup> است، به زعم هگل این مرحله از خود آگاهی که روح به صورت محسوس جلوه می کند، والاترین جلوه شناختی و آزادی نیست که روح بدان دست یابد و موجب ظهور حقیقت شود. (Desmond, 2000, 15). دیگر آنکه هگل برای هنر آینده ای متصور نیست، زیرا هنر شعر آن نقشی که در گذشته بر جهان بینی، فرهنگ و سنت انسان داشته را از دست داده و در فرهنگ مدرن نقشی برای ایفا کردن ندارد. دین و بعد از آن فلسفه می تواند آنچه هنر زمانی در اعصار باستان و میانه واجد آن بود، یعنی والاترین اشتیاق ها و ارزش های بنیادین، را به طریق بهتری حاصل آورد (بیزر، ۱۳۹۳، ۴۶۴-۶۳).

---

1- Richard Wagner

2- Absolut

## بررسی جایگاه اشعار حافظ در ساحتار زیباشناسی هگل ۱۵۱۱۱

لذا ازین پس هگل اعلام می کند "هنر امریست مربوط به گذشته" که دیگر "والا ترین طریق وصول روح به حقیقت نیست" (Hegel, 1975, vol1, 11). و فلسفه از آن پیشی جسته است. ظاهراً به عقیده ی هگل هنر در دوران جدید به پایان راه خویش رسیده است. با این حال هنری که آن را در دوران جدید ناکافی می خوانند، زمانی به خصوص در دوران یونان باستان واسطه ای از جلوه حقیقت، شناخت و به آگاهی رساندن روح بوده است؛ البته لازم به ذکر است که دلیل انتقاد او به هنر از دیدگاه تاریخ نگارانه وی نشأت می گیرد (Etter, 2000, 35). اما در زیباشناسی مدرن هنر نه تنها ارتباطی با حقیقت ندارد بلکه از نظر هگل، زیباشناسی مدرن، هنر را حاصل نبوغ هنرمند و بیان احساس ها و تجلی عواطف او به شمار می آورد. از سویی دیگر آن را امری تزئینی و متعلق به اوقات تفریح و مایه ی التذاذ زیبا شناختی و نوعی سرگرمی و تفریح و وسیله ای جهت تخلیه ی انرژی های زائد می داند و در نتیجه هیچ رابطه ای بین هنر و حقیقت در هنر مدرن قائل نیست (کانت، ۲۴۳، ۱۳۹۳).

### هنر بزرگ در تفکر هگل

حال باید روشن سازیم ویژگی های هنر بزرگ از منظر هگل چیست که هنر دوران جدید نمی تواند پاسخگوی نیازهای روح باشد و آن را تبدیل به امری مربوط به گذشته کرده است. در تبیین این مسئله از عبارات به کار رفته توسط هگل راجع به پایان هنر می توان به چند مفهوم اساسی راجع به هنر بزرگ، یا هنر اصیل دست یافت که عبارتند از: ۱- رسانیدن روح به شناخت و خودآگاهی ۲- هنر باید نمایانگر امر قدسی باشد، ۳- زمانمندی هنر و تا حدودی مکانمند بودن آن ۴- سوژکتیو بودن هنر هگل در وهله ی اول هنر را نحوه ای از دانایی می داند. منظور از دانایی نوعی آگاهی و شناخت روح به خویشتن است. اما منظور از آگاهی روح چیست؟ باید در نظر داشت این روح همانا آگاهی انسان است (مک کارنی، ۱۳۸۴، ۹۳). به عبارتی تمام این آگاهی و دانایی در طول زندگی انسان به معنای جمعی آن صورت می پذیرد. با این حال شناخت روح به یکباره و دفعی شکل نمی گیرد، بلکه بر طبق اصول دیالکتیک و دیدگاه تاریخ انگارانه ی هگل، به تدریج و به سه صورت ذکر شده در پیش تر (هنر، دین، فلسفه) بر روح آشکار می شود (استیس، ۱۳۹۳، جلد دوم، ۶۱۶). در اولین مرحله از مراحل شناخت روح، زیبایی (هنر) به ما نشان می دهد که آزادی هنگامی که به بیان حسی در می آید چگونه نمودار می شود. بنابراین زیبایی آثار هنری منوط به بیان آزادی و غنای روح است. به سخن دیگر از نظر هگل هنر بزرگ مانند آن چه کانت می پنداشت صرفاً به معنای هنر برای هنر نیست،

همچنین مفاهیمی مانند تقلید و جهت دهی فعالیت های سیاسی و اخلاقی را نیز در بر نمی گیرد؛ بلکه وجود آن برای زیبایی است. از آنجا که روح همان انسان است، هدف هنر توانا ساختن انسان به این است که حقیقت خود را بشناسد، به خود آگاهی رسد و بداند به راستی کیست (هولگیت، ۱۳۹۳: ۲۴) اما کدام هنر است که می تواند انسان را به خود آگاهی برساند؟ در واقع منظور هگل از هنر به تعبیری هنر بزرگ است، هنری که در برگیرنده ی تمامی شئون زندگی یک قوم یا ملتی باشد، به عبارتی هنری که نقشی موثر ایفا کند و واسطه ی تجلی اخلاق، دین و جهان بینی انسان های یک دوره باشد (بیزر، ۱۳۹۱: ۴۶۴) این هنر می تواند روح انسان را به آگاهی، شناخت و آزادی برساند. اما هنر در عصر مدرن دیگر آن اهمیت کانونی را که زمانی در اعصار باستان و میانه داشت ندارد و دیگر چنین نقشی را ایفا نمی کند ازین رو، این هنر به گذشته تعلق دارد.

از طرفی در هنر مدرن، از آنجا که هنر تبدیل به امری سوپژکتیو می شود و ازین رو اثر هنری به نبوغ هنرمند ارتباط می یابد، مفهوم هنر برای هنر و استقلال آن نیز پرنسنگ تر می شود (pippin,2002,13). بنابراین جنبه ی مستقل و فردگرا بودن هنر، جایگزین شناخت جمعی مد نظر هگل می شود. این دگرگونی در هنر را می توان در تغییر وضعیت مذهبی، سیاسی، اجتماعی و فلسفی زندگی افراد مدرن در جامعه دانست. در دوران مدرن با تقسیم کار فردی و اجتماعی، شاهد استقلال شخصی هر فرد در انجام وظایف حقوقی و اداری خود و عواملی ازین دست هستیم. بنابراین هنر نیز مانند سایر نظام ها به سمت فرد گرایی در جریان است. لذا به معنای مد نظر هگل این هنر به عنوان یک امر مشترک یا هنر همگانی برای همه افراد که نیازهای جمعی را برآورده کند و حرکتی به سمت خود آگاهی جمعی و عقلانیت باشد وجود ندارد. (Ibid,15). با این حال هگل ازین که دوران هنر در عصر حاضر به سرآمده ابراز تاسف نمی کند زیرا امروز روح برای ظهور دیگر نیازمند هنر نیست و خود را در عالیتترین صورت یعنی فلسفه به ظهور می رساند و این امر نشان دهنده ی اوج آگاهی و آزادی در تاریخ بشری است.

در پی روشن ساختن مفهوم بعدی باید بدانیم که هگل در *پدیده شناسی*، از هنر تحت عنوان هنر دینی یاد می کند. نزد هگل محتوای هنر روح الهی و روح انسانی است. (Etter,2000: 41). در واقع هگل هنر را به عنوان تلاشی برای آشکار کردن امر قدسی درک می کند (pippin,2002:8). اما هنر مدرن دیگر حامل امر قدسی نیست و به امری تو خالی و سوژه محور بدل گشته است. بنابراین دیگر



## بررسی جایگاه اشعار حافظ در ساحتار زیباشناسی هگل ۱۷۱۱۱

نمی توان آثار هنری را مقدس شمرد و در زمره هنر دینی قرار داد. ازین رو این هنر دیگر حامل حقیقت نیست، زیرا ارتباط خود را با دین از دست داده و تبدیل به امری کاملاً بشری شده است. از طرفی دلیل این فروپاشی هنر در قرن هجدهم را می توان کاهش اعتقادات مذهبی مردم دانست. (Etter, 2000: 35) هنرمند مدرن برخلاف هنرمند یونانی که اندیشه های اخلاقی و دینی را در شعر حماسی خود به تصویر می کشید، محتوا و ایده را به فروپاشی می کشاند. در دوران باستان هنر عنصر فرهنگ ساز و ضروری در زندگی مردم تلقی می شده و هدف آن عرضه حقیقت به مخاطبان از طریق صور خیال بوده است. اما در دوره ی مدرن هنر صرفاً به امری انتزاعی بدل شده و متعلق احساس است، بدون این که ارتباطی با امر قدسی داشته باشد. در این دوران هنر از جامعه و فرهنگ جدا شده و نقد هگل از هنر نیز به جهت همین تو خالی و سوژه محور بودن آن است. (James, 2009, 72-73)

نکته بعدی، بحث زمانمندی و تا حدودی مکانمندی است. تعلق هنر به گذشته سبب پدید آمدن امری سوپژکتیو شده است. آثار هنری خلق شده در گذشته نمی توانند اهمیتی که در زمان خود داشتند را همچنان و در اکنون حفظ کنند. این آثار صرفاً نمادی از دوران خود هستند و روح دوران خود را نشان می دهند، لذا مناسب زمان حال نیستند (pippin, 2002, 12). از آن جا که هدف از هنر نشان دادن ایده های فرهنگی و جهان بینی است که در قالب آثار هنری در زمان و مکان مشخصی خلق می شوند و بیانگر جهان بینی افراد در زمان و مکانی مشخص هستند (wick, 2013, 254)، بنابراین آثار هنری تنها در زمان خودشان درک می شوند، ارزشمند هستند و روح دوران خود را آشکار می کنند ازین جهت اموری مربوط به گذشته اند.

مسئله بعدی در بحث زمانمندی، سوپژکتیو بودن اثر است. هنر برای انسان مدرن که فارغ از تفکر فلسفی است، صرفاً تبدیل به امری سوژه محور شده است، اثر هنری بدون در نظر گرفتن زمان خلق شده در آن، به متعلق احساس یعنی آنچه مدنظر کانت بود بدل می شود. با این دیدگاه اثر صرفاً به مثابه یک کالا یا شی، محصول نبوغ فردی یک هنرمند تلقی می شود، آثاری که دیگر کارکردهای جمعی گذشته خود را در جامعه از دست داده بودند. لذا به این جمله معروف هگل می رسیم که "در نتیجه زمان ما به حکم ناموس عام خود برای رشد هنر مساعد نیست" (Hegel, 1975, vol(1), 10). شعر در دوران مدرن صرفاً به امری انتزاعی بدل شده و جنبه ی سوپژکتیو یافته و متعلق احساس فردی شاعر است، بدون این که ارتباطی با امر قدسی داشته باشد. ازین جهت به زعم هگل هنرها دیگر در صدد

بیان حیات و آزادی انسانی حقیقی نیستند و بدین ترتیب دیگر به هیچ وجه در زمره آثار هنری اصیل جای نمی گیرند.

### نسبت اشعار حافظ و هنر بزرگ از منظر هگل

با توجه به مطالبی که در خصوص هنر بزرگ یا اصیل در پیش تر مطرح شد دانستیم که هگل علاوه بر اینکه هنرهای مدرن را به سبب سوژه محور و توخالی بودنشان برای زمان حال مناسب نمی داند، هنرهای اصیل گذشته را نیز در زمان حال امری مربوط به گذشته تلقی می کند. برای اثبات یا رد نظر هگل باید مجدد به پرسش پژوهش باز گردیم و دیوان حافظ را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم و تبیین کنیم که آیا اشعار حافظ در زمان حال نیز می توانند نقش سابق خود را در جامعه حفظ کنند و هنری اصیل محسوب شوند؟

اوضاع و احوال زمانه نقش بسیار مهمی در کیفیات اشعار حافظ و افکار بازتاب داده شده در آن را داشته اند. تا جایی که می توان اشعار وی را واکنش به آن تجربه دانست. اشعار حافظ نیز در همین قاعده می گنجند و می توان اوضاع زمانه را از آن ها یافت، چه در روزگار حکومت شاه شیخ که حافظ دوران کودکی خود را در آن به شادی و مسرت سپری کرده و چه در زمان امیر مبارز که نمونه بارزی از حکومتی جزم اندیش و مستبد بود.

البته بازتاب زمانه در اشعار حافظ را نمی توان اتفاقی دانست. حافظ شاعری است که به لحاظ حضور در حلقه های بحث و فلسفه در کنار علما و همچنین به جهت آشنایی و حفظ قرآن و حضور در این محافل با حضور استادان نام آور، همواره با تعاملات و ارتباطات گسترده انسانی روبه رو بوده است. بنابراین به جهت تفکر و جهان بینی چند بعدی او، طبیعی است که اشعار او تک بعدی نباشند، ازین رو نمی توان اشعار او را صرفاً به جهت غنایی بودن به صرف احساسات درونی هنرمند تقلیل داد (غلامحسین زاده، ۱۳۸۷، ۲۴۵)

حافظ از طریق قرآن، با مباحثی از گفتمان آشنا شد که پیش برنده ارزش های والای انسانی و فرهنگی محسوب می شد و همین امر می توانست به منزله ی مطلوب ترین شیوه زیست آزادی و آگاهی در اجتماع مطرح گردد. بنابراین بر طبق گفته هگل می توانیم دیوان حافظ را هنری متأثر از امر قدسی تلقی کنیم. تاثیر آیات قرآن آنجا مشخص تر می شود که حافظ در اشعارش در برابر حکومت

## بررسی جایگاه اشعار حافظ در ساحتار زیباشناسی، هگل ۱۹۱۱۱

سخت گیر و ظالم شاه شیخ سکوت نکرد بلکه به اعتراض و با زبانی افشاگر با "ساختاری استعاری و کلامی نمادین" به بازتاب شرایط سیاسی و احوال اجتماعی می پردازد (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰، ۱۵۸). حافظ با اشعار خود تجربه زمانه خود را به نحوی کلی و جهان شمول بیان کرد و آن را به کل عالم تعمیم داد. وی در اشعارش با بیان مفاهیم عمیق انسانی چون: عشق، محبت، آزادی، بیانگری، شادی و طرب نشان داد که می توان این مفاهیم را به هر کس یا هر نسلی اطلاق نمود. در حقیقت تجربه های شخصی او فراتر از مرزهای زمان و مکان (جنبه فرامکانی و فرازمانی اشعار حافظ) رفته و به تعبیری به تجربه همگانی مبدل گشته اند.

همچنان که داریوش آشوری در کتاب *عرفان و رندی در شعر حافظ* می گوید: حافظ در سراسر دیوانش درگیر مسائل خاص، به ویژه مسائل بنیادی وجودی می شود (۱۳۸۴، ۱۶). حافظ به دنبال نمایش صرف تجربه های روزمره نیست، او به دنبال بیان معنای کلی حال ها و تجربه ها، یعنی معنای عام بشری و وجودی آنها است. (همان، ۱۷-۱۸). او هم حال دم خود را بیان می کند و هم روح زمانه و دغدغه های فلسفی و وجودی بنیادین و هستی شناختی اش نسبت به وضع موجود را در اشعارش به تصویر می کشد.

### نتایج مقاله

هگل، هنر (شعر) را نحوی از آگاهی می داند که رسالت آن رسانیدن روح به حقیقت و شناخت از خویشتن است. از نظر وی شعر در نظام هنرهای خاص، کامل ترین هنر به شمار می آید. اما بعد از تجلیل از هنر و قرار دادن آن در زمره حقیقت اعلام میکند که هنر برای ما در دوران مدرن امریست مربوط به گذشته که دیگر نیازهای امروز روح را برآورده نمی کند.

از نظر هگل هنر در فرهنگ گذشته نقش موثری ایفا میکرده زیرا واسطه تجلی دین، اخلاق و جهان بینی آن بوده است. اما امروزه هنر به جهت این سوژه محور شدن و خلاصه شدن در احساس فردی هنرمند جایگاه خود را در فرهنگ مدرن از دست داده است، بنابراین از این پس، دین و سپس فلسفه جایگزین هنر می شوند. اما پرسشی که در این پژوهش مطرح می شود این است که آیا اشعار حافظ بر اساس ادعای هگل در خصوص پایان هنر، همچنان می تواند به عنوان یک هنر اصیل در دوران مدرن نقش داشته باشد؟

۱۱۲۰ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال شانزدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰ شماره پیاپی

در وهله اول تلاش شد انواع گونه های شعر از نظر هگل و سیر حرکت روح در آن را تبیین کنیم، سپس مولفه هایی که در مورد هنر بزرگ از متون هگل برداشت می شد استخراج شود. در نهایت در پاسخ به پرسش پژوهش نتیجه گرفته شد: در اشعار حافظ با یک مکتب و جهان بینی کلی مواجهیم که مفاهیم عمیق روح انسانی در آن مطرح می شود. از آنجا که هگل دین و فلسفه را برتر از شعر می داند و معتقد است شعر برای دوران جدید ناکافی است، قابل ذکر است اشعار حافظ با اینکه در گونه شعر غنایی دسته بندی می شود، به صرف احساسات شخصی و درونی هنرمند محدود نیست، همچنین محتوای آن موضوعات روزمره و توخالی شعرهای مدرن را نیز در بر نمی گیرد. از طرفی این اشعار بر گرفته از آیات الهی و همچنین تحت تاثیر تفکر و نحله های فلسفی می باشد و مانند دین و فلسفه شامل محتوای آزادی الهی و انسانی است. بنابراین با توجه به مولفه های مورد نظر هگل راجع به هنر بزرگ، بر خلاف نظر او می توان مدعی بود دیوان حافظ محدود به هیچ زمان و مکانی نیست و محتوای آن قابل تعمیم به هر دوره ای می باشد. ازین رو اشعار حافظ در دوران مدرن نیز هنری بزرگ محسوب می شود.

## بررسی جایگاه اشعار حافظ در ساحتار زیباشناسی هگل ۲۱۱۱۱

### کتابشناسی

- آشوری، داریوش. (۱۳۸۴). **عرفان و رندی در شعر حافظ، بازنگریسته هستی شناسی حافظ**، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز
- استیس، والتر ترنس. (۱۳۹۳). **فلسفه هگل**. ترجمه حمید عنایت، جلد دوم، چاپ یازدهم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). **ماجرای پایان ناپذیر حافظ. درباره حافظ**، برگزیده مقاله های نشر دانش، چاپ دوم، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی
- بیزر، فردریک. (۱۳۹۱). **هگل**. ترجمه سید مسعود حسینی، تهران، نشر ققنوس
- شفر، ژان-ماری. (۱۳۹۰). **هنر دوران مدرن**، ترجمه ایرج قانونی، تهران، آگه
- عبادیان، محمود. (۱۳۹۰). **گزیده زیباشناسی هگل**، چاپ سوم، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر
- غلامحسین زاده، غریب رضا. (۱۳۸۷). **"حضور دو دنیای تک صدا و چند صدا در اشعار حافظ: خوانشی در پرتو منطق مکالمه میخائیل باختین"**، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۷، صص ۲۳۵-۲۵۶
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۷۷). **نقد قوه کانت**. ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ هشتم، تهران، نشر نی
- هولگیت، استیون. (۱۳۹۳). **زیباشناسی هگل**. ترجمه گلنار نریمانی، تهران، نشر ققنوس
- Desmond, William. (2000). " Art and The Absolute Revisited". Edited By William Maker, in *Hegel and Aesthetics*, Albany: sunny Press, p.1-13
- Etter, Brian K. (2000). " Hegel's Aesthetic and the Possibility of Art Criticism". Edited By William Maker, in *Hegel and Aesthetics*. Albany, sunny Press, p.31-45
- James, David. (2009) ART, myth, and society in Hegel's aesthetics. New York, British Library Press
- Hegel, G. W. F. (1975). *Aesthetic: Lectures on Fine Arts. V.1-2*, Translated By T. M, Knox, New York: Oxford University Press
- Pipin, Robert. (2002). " Whats The Abstract Art?" (from the point of Hegel), Evanston, In *Critical Inquiry*, Northwestern University Press. No3, p.244-70
- Wick, R. (2013). " Hegel on the Modern Art". *The British Journal of A es the tics*, No 53 , p.250-256